گفتگویی با شجاع‌الدین شفا به مناسبت انتشار کتاب «پس از ۱۴۰۰ سال» (۷)

آنچه در ایران ما می‌گذرد، ریشه در واقعه‌ای ۱۴۰۰ساله دارد

مقدمه:

پیکار شجاع‌الدین شفا با حکومتی که به‌نام دین، ایران را در ورطه‌ای چنین هولناک افکنده است، پیش از هر چیز پیکاری فرهنگی است. بی آنکه بخواهیم از اهمیت پیکار سیاسی علیه جمهوری اسلامی بکاهیم، پیکار شجاع‌الدین شفا این ویژگی را دارد که از یک سو رسوبات ذهنی چندین سده‌ای را پاک می‌کند، و از سوی دیگر دریچه ذهن ایرانیان، بویژه جوانان را به افقهایی می‌گشاید که تا کنون هیچکس به این روشنی به مردم میهن ما نشان نداده است.

ایران اگر از قبضه حکومت دینی، یا دکاندارانی که سده‌هاست دین را وسیله قدرت و ثروت قرار داده‌اند، رها نشود، هر نوع رهایی‌ای گذرا و لغزان خواهد بود.

کار شجاع‌الدین شفا در خور ستایشی دوگانه است: یکی به دلیل دلاوری روشنگرانه‌اش، و دیگری به دلیل زحمت پژوهشگرانه‌اش.

آخرین کتاب این پژوهشگر پر کار زیر نام «پس از هزار و چهارصد سال» بتازگی منتشر شده است. به این مناسبت گفتگویی با نویسنده انجام داده‌ایم که بخش‌هایی از آن را در شماره‌های گذشته خواندید.

هفته گذشته به سبب تراکم گزارش ها و مطالب ، چاپ دنباله گفتگوی کیهان با شجاع الدین شفا میسر نگردید. ضمن پوزش، شما را به خواندن ادامه این گفتگو دعوت می‌کنیم.

صفویه، دورانی بدفرجام

در کتاب شما حکومت صفویه بخصوص آغازگر دورانی بدفرجام در تاریخ سیاسی و مذهبی ایران به‌حساب آمده است. همانطور که حمله عرب در نهصد سال پیش از آن، آغازگر چنین دورانی بود. در این حرفی نیست که این عصر صفوی، عصری بسیار سؤال برانگیز است، زیرا که در همان حال که تمامیت جغرافیایی ایران پس از هزار سال دوباره به کشور ما بازگردانیده شد، با بازگذاشتن دست روحانیت شیعه در تمام شئون مملکتی و حکومتی زمینه عقب‌ماندگی علمی و فرهنگی جامعه ایرانی بصورت فاجعه‌انگیزی فراهم شد. می توانید درباره این دوگانگی توضیحات کوتاهی بدهید؟

ـ واقعیت این است که اگر همه ۱۴ قرن تاریخ اسلامی کشور ما تاریخ بهره‌گیری از دین در خدمت کشورگشاییها و غارتگریهای بیابان‌نشینهای عرب و ترک و تاتار بوده است، تاریخ چهار قرن گذشته ما، یعنی از آغاز دوران صفویه تا به امروز، تاریخ بهره‌گیری باز هم بدتری از همین دین در راه تبدیل ساختار اجتماعی ملتی کهن و سرفراز به جامعه حقیر صغیران شرعی و کوشش در ایجاد شرایط لازم برای پایدار ماندن این نظام دام‌پروری تا زمان ظهور امام زمان است.

طراحان این طرح آخوندهایی وارداتی بودند که در زمان شاه اسماعیل و شاه طهماسب از طلبه‌خانه‌های خودشان در جبل عامل لبنان و شام و بحرین و قطر به‌دعوت «مرشدان کامل» به‌ایران آمدند و از همان آغاز، ائتلاف نامیمونی میان این دو برقرار شد که یکی از دو طرف آن، فرزندان شیخ صفی سنّی‌مذهب و صوفی مسلکی بودند که ناگهان سادات شیعه صحیح‌النسبی از نسل مستقیم حسین بن علی و موسی بن جعفر از کار درآمده بودند، و طرف دیگرش همین آخوندهای وارداتی بودند که آنان نیز بطور بی‌مقدمه، دریافته بودند که مدتهاست نمایندگی تام‌الاختیار خداوند را از طریق امام غایب در روی زمین داشته‌اند ولی نه خودشان و نه امت اسلام آنطور که باید متوجه این موضوع نبوده‌اند. در اجرای سناریو طرح شده همین ائتلاف نامبارک بود که «مرشد کامل» صفوی خودش را فقط خادم شریعتی از خدام این نواب امام زمان شمرد، و در مقابل، نواب امام زمان نیز اداره حکومتی امور امت را که به موجب توقیع امام بدانها محول شده بود، به این مرشدان کامل واگذار کردند. البته این مرشدان کامل ـ که از زمان شاه‌عباس به بعد، کلب‌های آستان علی نیز لقب گرفته بودند، پدرکشان و برادرکشان و فرزند کشانی از کار درآمدند که یکی بعد از دیگری از افراط در باده‌نوشی و بنگ کشی و همجنس‌بازی جان سپردند، هرچند که ارتکاب هیچیک از این مناهی به صلاحیت شرعی و عرفی که نواب بر حق امام زمان برایشان قائل شده بودند، خللی وارد نیاورد.

علی شریعتی

تحول بنیادی را که این ائتلاف شوم در ساختار فکری و اخلاقی جامعه عمیقاً آخوندزده ما پدید آورد، بصورتی گویا، در ارزیابی یکی از فرضیه‌پردازان پر و پا قرص خود این جهان تشیع می‌توان یافت که در سالهای پیش از انقلاب از جانب عالیترین مرجع نظام کنونی ولایت فقیه، آیت‌الله علی خامنه‌ای «خدمتگزار مسئول و صادق اسلام و مبارز خودجوش و دردمند تاریخ ما و انسانی از هر جهت متعالی» لقب گرفت و یکی از بزرگترین خیابانهای پایتخت بنام او خیابان دکتر شریعتی نامیده شد. فشرده کوتاهی از آنچه این تئوریسین سرشناس انقلاب اسلامی در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی خودش در این باره نوشته است، چنین است:

«در تشیع صفوی، شیعه مردمی تبدیل شد به شیعه دولتی، و مذهب تازه‌ای جانشین مذهب قدیم شد که هنوز هم پس از چهار قرن برقرار است. آخوند پیچیده در تقیه از گوشه حجره محقر خود بیرون خزیده و بصورت پرچمدار شیعه علی درآمده بود و زانو به زانوی پادشاهی می‌نشست که خود را سگ آستان علی می‌نامید. در چنین شرایطی بود که آخوند در راه حفظ منافع خود بسیاری از مفاهیم را تغییر داد. به‌جای تفکر عبودیت آورد، به‌جای دینداری تظاهر به دیانت، به‌جای امر به‌معروف کلاه شرعی، به‌جای تعقل خرافات، به‌جای اخلاق صیغه‌سازی و فحشا پروری، به‌جای اتکاء به نفس حقارت و گدایی، به‌جای همدلی نفاق و دوروئی، به‌جای صداقت حیله‌گری، به‌جای درستی فساد، به‌جای آگاهی تعصب، به‌جای شهامت بزدلی، به‌جای تدبیر و درایت توسل به جادو و جنبل، به‌جای انسان خلیفه‌الله‌های بنده شکم و شهوت و پول، به‌جای مردانگی گریه و قمه‌زنی و تعزیه، به‌جای ایرانی معرّب یعنی شبه عرب. اکسیر شوم استحمار صفوی از خون تریاک ساخت و از فرهنگ پیکار لالایی خواب. خاک کربلا را ماده خاصی شناخت که با تمام خاکهای دیگر زمین فرق دارد زیرا در آن یک کرامت مرموز و نفهمیدنی نهفته است، و آن وقت این خاک را به خرید و فروش گذاشت. در این اجتهاد تشیع صفوی مجتهد هرقدر عقب مانده‌تر باشد، مجتهدتر است. بخصوص اگر از زندگی جدید، مسائل جدید، اختراعات و علوم جدید بکلی بی اطلاع باشد، زبان خارجی نداند و از تحولات قرنهای اخیر خبری نداشته باشد. در آن صورت این مجتهد بزرگوار نور علی نور است، یکپارچه نور است، موجودی قدسی و روحانی و غرق در معنویات است».

در جای دیگر همین ارزیابی می‌توان خواند که: «فقه آنها هزار مسأله در آداب بیت الخلا کشف و طرح کرد، اما سرنوشت شوم ملت برایش مسأله‌ای نبود. آنچه بود ایمان نبود، دکانهای ایمان بود. هدف آخوند فقط این بود که هر کسی در یک دغدغه وجودی گناه بسر برد، یعنی عالیترین حالت را برای سه چهره حاکم داشته باشد، که یکی خلق را به بند بکشد، دیگری جیبش را خالی کند، و سومی در گوشش از زبان خدا زمزمه کند که برادر، تسلیم و رضا را سرمایه بخشش گناهانت بکن و به کار اینها کاری نداشته باش، زیرا سر و کارشان با قیامت خواهد بود».

نتیجه درازمدت این وضع این شد که از همان آغاز عصر صفوی، راه ایران در زمینه دانش و فرهنگ بکلی از راه آن اروپایی که درست در همین هنگام جهش فراگیرش را به سوی پیشرفتهای همه جانبه علمی و فرهنگی عصر رنسانس و به دنبال آن، عصر روشنگری آغاز کرده بود جدا شد، و در سالهایی که در جهان غرب کتابهایی چون فلسفه طبیعی نیوتن و نقد خرد کانت و دیکسیونر فلسفی ولتر منتشر می‌شد، حد اعلای دانش و بینش ایران صفوی در بحارالانوار ملاباقر مجلسی و روضه‌الشهدای کاشفی تبلور یافت.

ادامه فاجعه

آنچه از یک ربع قرن پیش در ایران ما می‌گذرد، پدیده مستقیم همین فاجعه ۴۰۰ساله‌ای است که خودش نیز در فاجعه‌ای ۱۴۰۰ساله ریشه دارد، زیرا اگر تا پیش از دوران صفوی عمدتاً ماهیت فیزیکی جامعه ما بود که ضربت می‌خورد و زخم برمی‌داشت، از آن دوران به‌بعد، ماهیت روانی و شرافت انسانی این جامعه‌است که در سیستم قیّم و صغیر ولایت فقیه مورد تجاوز قرار گرفته‌است، صغیرانی که اگر دستشان در آستین خودشان باشد، مغزشان به زیر عمامه‌های آیت‌الله‌ها و حجت‌الاسلامها منتقل شده باشد، و آنچه ثقه‌الاسلام کلینی از امام محمد باقر نقل کرده بود در ولایت فقیه آیت‌الله خمینی تحقق یافته باشد که «شیعیان ما مردمی با وقار و معقولند، مانند شتری که مهار در بینی دارد، چون او را بکشند به‌راه افتد و چون بخوابانند بخوابد». جای تعجبی نیست اگر با چنین برداشتی آیت‌الله بزرگواری بنام مشکینی در خطبه نماز جمعه خود به مؤمنین یادآوری کند که متولیان ولایت فقیه برای آنان حکم پیامبران را دارند و اطاعت از ایشان وظیفه شرعی آنهاست، زیرا ولی فقیه نماینده مستقیم خداوند در روی زمین است، و آیت‌الله بزرگوار دیگری بنام شیرازی در خطبه دیگری هشدار دهد که اعضای شورای نگهبان از مجرای رهبری ولی فقیه مستقیماً با سرچشمه وحی الهی در اتصالند و هر ایرادی که بر آنان گرفته شود، جسارتی است که به خداوند صورت گرفته است، و آیت‌الله بزرگواری بنام جنتی، این بار در بیانیه‌ای، تأکید کند که مسئولان ولایت فقیه در مقام آل محمد پدر امت هستند و بدون ارشاد و سرپرستی آنها امت حال یتیمی را دارد که سایه پدر از سرش کوتاه شده است، بنابراین وظیفه شرعی جانشینان ائمه اطهار است که از این صغیران کفالت کنند، درست مانند قیّمی که بعد از مرگ پدر متکفل اداره امور ایتام می‌شود. و در پایان بیانیه اضافه کند که اگر در این مضمون اشکالی دارید به حضرت امام جعفر صادق که این روایت بصورت موثق از او نقل است، اعتراض کنید.

دکتر شجاع‌الدین شفا نویسنده کتاب «پس از ۱۴۰۰ سال»

نباید نادیده گرفت که این چنین آقامنشی‌ها و بالا نشینی‌ها روال سنتی و سابقه‌دار بین‌الملل آخوند در بین‌الملل مذاهب است. فتوایی که حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی در مقام رئیس جمهوری اسلامی در «حرم مطهر» حضرت امام خمینی داد که «اصل ولایت فقیه رمز اطاعت مطلق ملت ما از امام خمینی و محور حرکت تاریخ آینده ماست» مدتها پیش از او توسط پاپ لئون سیزدهم نیز داده شده بود که محور مسیحیت اطاعت بی‌قید و شرط از پاپ اعظم است، زیرا هیچ مسیحی اگر هم خواسته باشد، نمی‌تواند جز از طریق پاپ با ملکوت خداوند رابطه برقرار کند، و در طول قرنهای پیاپی این دو روحانیتی که مستقیماً با عرش الهی در ارتباط بودند به همین راه رفته بودند. اگر در جهان کنونی ما این دو مسیر موازی از هم جدا شده‌اند نه برای این است که کلیدداران کلیسا و مسجد راه خودشان را عوض کردند، برای این است که در یکی از آنها چماق از دست کلیسا گرفته شد و در دیگری در دست مسجد باقی ماند. نتیجه این شد که همان کلیسایی که کمترین تخطی از سیطره مطلق پاپ را کفر محض می‌دانست در منشور معروف به واتیکان دوم بنام همان پاپ اعظم اعلام کرد که «هر فرد بشری از حق آزادی مذهبی برخوردار است، زیرا این حق جزء جدائی ناپذیری از اصالت انسانی هر فرد آدمی است، بدان صورتی که اراده الهی و خرد انسانی بر آن تأکید نهاده‌اند». ولی در جهان در بسته‌ای که هنوز چماق در دست عمامه‌داران است، همچنان آیت اللهی بزرگوار بنام مصباح یزدی در خطبه نماز جمعه خود اعلام می‌دارد که «در قرآن تصریح شده است که با محاربین خدا و مفسدین فی‌الارض باید با اسلحه کمری و کلت گردنشان را زد یا دست و پایشان را برید و یا از بالای کوهی پرتابشان کرد. همه اینها فرمان قرآن است و وظیفه شرعی است».

ادامه دارد